

من اجازه می‌خواهم برای شروع بحث، علی‌رغم درک عمومی‌ای که از مقوله‌ی کار کودک و کودکی وجود دارد، به طور اجمالی به تعریف این مقوله بپردازم.

تعریف کودک:

بر طبق کنوانسیون حقوق کودکان، به کلیه‌ی افراد زیر هجده سال، کودک اطلاق می‌شود.

کار کودک:

مبنای این تعریف بر گزارش «یونیسف» در سال ۱۹۹۷ - که یکی از پایه‌ای‌ترین و، در واقع، اولین گزارش معتبر و مکتوب درباره‌ی کار کودکان در دهه‌های اخیر است (The State of the World Children) و من در همان سال آن را از انگلیسی به فارسی ترجمه کردم - متکی است، که مبتنی بر چهار اسطوره است. در این بحث، البته، من تبیین خاص خودم را به صورت دوازده اسطوره درباره‌ی کار کودک - که چهار تایی آن را «یونیسف» می‌گوید، شش تایی آن را ما در «گلوبال مارش» توضیح داده‌ایم، و دو تایی آن هم در افزوده‌ی خودم است - تقدیم حضورتان می‌کنم.

در تبیین «یونیسف»، کار کودک از کار مخرب و زیان‌بخش، تا کاری که سبب رشد و تقویت جسمی و فکری او می‌شود و به تحصیل و تفریح اش هم ضرری نمی‌رساند را شامل می‌شود. «یونیسف» می‌گوید:

«بین این دو قطب متضاد، یک فضای کاری وسیع خاکستری وجود دارد، که لزوماً استثمار کودک نیست.»

در تبیین «یونیسف»، کار کودک این طور توضیح داده می‌شود:

- کار تمام وقت در سنین پائین؛

- ساعات طولانی کار در روز؛
- کار هم راه با هیجان و فشار غیر قابل تحمل فیزیکی، اجتماعی و روانی؛
- زندگی و کار خیابانی؛
- حقوق ناکافی و غیر متناسب با کار؛
- کاری که مانع از تحصیل می‌شود؛
- و کاری که به ارزش وجودی و شخصیتی کودک لطمه می‌زند، مانند: بردگی مزدی و استثمار جنسی.

در همین نگاه اول می‌بینیم، که «یونیسف» کار کودک را به نوعی اجتناب‌ناپذیر می‌انگارد. و در نتیجه، خواهان تبدیل آن به انواع بی‌خطرتر و راحت‌تر است. مثلاً اگر ساعات کار طولانی نباشد؛ اگر هم راه با هیجان نباشد؛ اگر حقوق کافی و متناسب با کار داشته باشد؛ و اگر کار مانع از تحصیل کودک نشود؛ اما آیا کودک، اساساً، باید کار کند؟!

لازم به توضیح است، که اولاً آشنایی با مقوله‌ی کار کودک در سطح جهان و هم چنین گسترش ابعاد آن - از زمان انتشار این گزارش تاکنون - یک سیر تاریخی را پیموده است، چنان‌که دیگر حتماً «یونیسف» هم نمی‌تواند خواهان حقوق کافی و متناسب برای کودک کارگر باشد، بلکه امروزه نفس مقوله‌ی کار کودک و ممنوعیت آن مد نظر است.

توضیح دیگر این که، بنا به ماده‌ی ۱۳۸ «سازمان جهانی کار»، ممنوعیت کار برای کودک تا سن پانزده سالگی تعیین شده است. بنا به همین کنوانسیون، کودک از سن چهارده سالگی می‌تواند هفته‌ای دوازده ساعت کار سفید - که کار شیفتی نباشد، کار شبانه نباشد و... - را انجام بدهد. اما به یمن تلاش سرمایه‌داری در تبلیغ تئوری «نسبیت فرهنگی»، این حداقل سن برای اشتغال به کار برای کودکان در کشورهای غیر پیش‌رفته یا

کشورهای «جهان سوم»، به دوازده سالگی تقلیل یافته است.

با توجه به درکی که امروزه در جنبش لغو کار کودک از مقوله‌ی کار کودک داریم، اجازه می‌خواهم «کار کودک» را این طور تعریف کنم: هر نوع فعالیت، که به جبر امرار معاش کودک و خانواده‌ی او به کودک تحمیل می‌شود، «کار» است و ما می‌باید خواهان لغو آن باشیم. حتا کاری که مانع از تحصیل کودک هم نشود، «کار» است و جسم کودک را خسته و پژمرده می‌کند؛ چرا که او باید هم به درس‌اش برسد و هم به کار بپردازد.

وجود تعاریفی که حقیقت کار کودک را توضیح نمی‌دهد، در اثر سمپاتی به تئوری «نسبیت فرهنگی» است، که البته نامرعی است و به قول گفتنی باید در لابلای سطور خوانده شود. ما در طی سال‌های اخیر در جنبش لغو کار کودک شاهد تعاریفی از این دست زیاد بوده‌ایم. خانم ویربه که یورگنسن، مسئول «سازمان نجات کودک» در نروژ، با توجه به واقعیت کار کودک در کشورهای در حال رشد، در سال ۱۹۹۷، خواهان حق بیمه و استخدام رسمی کارگران کوچک ده سال به بالا شده بود. ظاهر قضیه، انسانی و ضروری می‌نمود. اما نتیجه‌ی این عمل، تقلیل سن کودکی، توقف رشد کودک، باز نهادن دست بهره‌کشان برای به کارگیری بیش‌تر و این بار «قانونی» کودک، و نهایتاً الزام به کار کودک بود.

همه‌ی ما می‌دانیم، که قوانین در جامعه‌ی بشری نه کافی هستند و نه ضمانت اجرایی دارند، اما با این همه نفس وجود قوانین، در خود، بیان‌گر ارزش‌های اجتماعی و طبیعتاً حاصل سال‌ها کار و مبارزه‌ی طبقات محروم و آزادی خواهان جامعه می‌باشند. و

تصویب قوانینی که کار کودک از ده سالگی را مجاز می‌شمرد، هر چند که ظاهری انسان دوستانه داشته باشد، اما یک پست رفت و بازستانی دست آوردهای جامعه‌ی بشری در این رابطه است.

انواع کار کودک:

«The State of the World Children» انواع کار کودک را چنین بیان می‌کند: کار کودک را می‌شود به شاخه‌های اصلی: کار خانگی، کار بردگی، کار در مزارع و کارخانه‌ها، کار در خیابان، تن فروشی، و کاری که در خانواده‌ها به ویژه بر دختران تحمیل می‌شود، تقسیم کرد.

من با این تعریف، اصولاً مخالفی - جز این که در آن برای سرپوش گذاشتن بر واقعیات جامعه‌ی سرمایه‌داری، به کار خانگی کودکان به عنوان اولین کار اشاره می‌شود - ندارم. در دنیای زندگی می‌کنیم، که دویست و پنجاه میلیون برده‌ی قرض سه تا چهارده ساله وجود دارند. و کار کودکان در کارخانه‌ها و کارگاه‌های کوچک هم وسیع است و هم بعدی جهانی دارد، که بعداً به آن می‌پردازم. نکته‌ی دیگر هم این که، در این تبیین خود تعریف کار خانگی نیز باید تغییر کند؛ چرا که امروزه بسیاری از کارهای قطعه‌کاری، سری دوزی، پرس آلومینیم، دارهای قالی بافی، پیچ و مهره‌سازی و... به محیط خانه کشانده شده‌اند و زنان و کودکان - ضمن رسیدن به سایر کارهای روزمره‌ی خانه - به این کارها هم می‌پردازند.

به گزارش «یونیسف»، و به عنوان نمونه، در مجارستان سی و چهار درصد کودکان زیر چهارده سال به کارهای خانگی، یعنی خدمت کاری، مشغولند. به نظر «یونیسف»، کار بردگی بیش‌تر در جنوب آسیا وجود دارد: بردگانی که بیش‌تر از هشت یا نه سال ندارند. بنا به گزارشات «یونیسف»، کودکان برده در هندوستان در کارخانه‌های سیگار سازی و کاغذ آن، قالی بافی، صفحه و دیسکت سازی، کبریت و فشفشه‌سازی، ابریشم بافی، و تراش الماس و... مشغول به کارند. کارخانه‌های «میزانبور» و «بابدوهی» و «آسانی» واقع در ایالت «اوترا پراداش» هندوستان، که در آن‌ها کودکان به ناچار تا بیست ساعت در روز کار می‌کنند، تنها یک نمونه از بردگی کودکان هستند. «آفتاب آمد دلیل آفتاب!»، در همین قدم اول ادعای کار خانگی به کنار رفت.

در این جا باید بر این نکته نیز تاکید کنم، که کودکان کارگر در این گونه کارخانه‌ها از سنین دو و سه سالگی مشغول به کارند و نه از هشت و نه سالگی. و ادامه‌دهم، که کار کودک و عرصه‌های آن امروزه از ساختن ابزارهای جراحی گرفته تا دوختن کفش «نایکی» و «ری بوک» در چین، گل یاسمن چینی برای تولید عطر در مصر و سایر کشورها، تور دوزی کرس‌های «تریومف» و لباس‌های زیر زنانه در فیلیپین، قهوه‌ی برزیل، نیشکر و قهوه‌ی مکزیکی، جاده‌سازی، صنعت الکتریسته، و دباغی در ایتالیا، کشتی رانی و ماهی‌گیری و چرم‌سازی در انگلیس و کامبوج و فرانسه و آلمان و... قالی بافی، توپ فوتبال سازی در کشورهای مثل ایران، هند و پاکستان و

دچار برق‌گرفتگی شد و هم راه پدرش جان سپرد. علت مرگ ویتور، شوک الکتریکی برق فشار قوی بود، که کابل آن را به هنگام مخلوط کردن سمنت می‌بایستی - به طور اجتناب‌ناپذیر - در دست می‌گرفت. ویتور می‌توانست یکی از چند میلیون کودکی باشد، که در یکی از کشورهای غیر پیش‌رفته به کار سخت و پر مشقت می‌پردازند. ولی این طور نیست، او در پرتقال به دنیا آمده بود و به هم راه پدرش در یک بنگاه ساختمانی کار می‌کرد.

همین گزارش اضافه می‌کند: درباره‌ی بردگی و کار کودکان، اسطوره‌هایی وجود دارند که باید افشا شوند.

اسطوره‌ی اول:

«کار کودک فقط در کشورهای جهان سوم یا غیر پیش‌رفته وجود دارد.» «یونیسف» می‌گوید:

«در آمریکا، در تحقیقاتی که در سال ۱۹۹۰ صورت گرفت، روشن شد اغلب کودکان مکزیکی و آمریکای لاتینی که در نیویورک زندگی می‌کنند، در مزارع سم پاشی شده‌ی پنبه مشغول کار هستند و بسیاری از آن‌ها خود مستقیماً مورد سم پاشی قرار گرفته‌اند. در ایتالیا، فقط نیم میلیون کودک در کشاورزی، چرم‌سازی و نساجی به بیگاری مشغول هستند. و در انگلیس، از هر پنج سانحه‌ای که در حین انجام کار منجر به مرگ شده است، یک مورد مربوط به کودکان کارگر بوده است.»

در مورد توضیح این اسطوره، باید این نکته را اضافه کنم که اگر تکیه بر وسعت و عمومیت و جهانی بودن کار کودک، به دلیل خواست لغو فوری آن صورت گیرد، امری به جا و شایسته است؛ اما اگر تکیه بر وسعت و عمومیت و جهانی بودن کار کودک، حکم قضا و قدری که گویا غیر قابل تغییر است و چون شتری است که جلوی در همه‌ی خانه‌ها می‌خوابد را پیدا می‌کند، آن گاه نه تنها باید آن را مورد نقد جدی قرار داد، بلکه باید نقش سرمایه‌داری در استثمار مضاعف کودکان کشورهای غیر پیش‌رفته را که در مجموع کار ساختن بیش‌ترین و پر فروش‌ترین تولیدات را انجام می‌دهند، مصرانه خاطر نشان ساخت.

تا همین چندی پیش، در حدود نود و هشت درصد کل توپ فوتبال و تیس جهان را



بنگلادش، تا کار سرفی و پادویی و خیابانی در تمامی کشورهای جهان، وجود دارد.

عرصه‌های کار کودک چنان متنوع و تعداد کودکان کارگر چنان زیاد است، که «یونیسف» در سال ۱۹۹۷، تنها در عرصه‌ی کار سخت و پر مشقت، با احتساب کار کودکان در حمل آب آشامیدنی برای خانه‌ها در آفریقا، تعداد کودکان کارگر در سراسر جهان را چهارصد میلیون نفر تخمین زده است.

«یونیسف» در این گزارش خود هم چنین اسطوره‌های کار کودک را افشا می‌کند و به چهار اسطوره‌ی خود در این رابطه می‌پردازد. گزارش این طور شروع می‌کند: «ویتور دوازده ساله در حین کار ساختمانی

کودکان چهار تا پانزده ساله‌ی پاکستانی می‌ساختند. و اکنون به یمن جنبش لغو کار کودک در پاکستان، این تولیدات از طریق جایگزینی کار بزرگ سالان با کودکان صورت می‌گیرد. اما در کشورهای هند و بنگلادش و آفریقا، که بخشی از این تولیدات به آن‌ها انتقال پیدا نموده است، در کارخانه‌های «نایکی» و «ری بوک»، کودکان هفده ساعت در روز کار می‌کنند و حقوقی معادل چهارده کرون سوئد در ماه می‌گیرند.

اسطوره‌ی دوم:

«یونیسف»، ممنوعیت کار کودک را در گروه ریشه کن ساختن فقر نمی‌داند و می‌گوید: «فقر را نمی‌توان ریشه کن کرد، اما کار کودک را می‌توان ممنوع ساخت.» به همین خاطر است، که «یونیسف» نجات پنجاه میلیون کودک از کار را با هزینه کردن دو درصد از بودجه‌ی سالیانه‌ی نظامی در جهان برای تحصیل کودکان ممکن می‌داند. طبیعی است، که سعادت مندی و رفاه نهایی بشر به دگرگونی بنیادین نظام سرمایه داری بستگی دارد و فقری که به جامعه‌ی بشری تحمیل می‌شود، برای رسیدن به آن دگرگونی، می‌باید از بین برود و برای ریشه کن ساختن آن نیز از همین امروز باید قدم برداشت. لازم به توضیح است، که در بررسی اسطوره‌های کار کودک که از جانب جنبش لغو کار کودک صورت گرفته است - و «یونیسف» هم بعضا آن‌ها را به عاریت گرفته است - راه حل‌های مشخص تر و عملی تری برای این مساله ارائه شده است.

اسطوره‌ی سوم:

«کار اکثریت کودکان در جهان سوم، در کارخانه‌های صادراتی صورت می‌گیرد.» همین جا باید بگویم، که این نه تنها اسطوره نیست، بلکه واقعیتی است که در متن گلوبالیزاسیون عمق بیش تری هم پیدا کرده است. از شیر «نستله» تا «اچ. اند. ام»، «نایکی»، «ری بوک»، «تریومف»، ابزارهای پزشکی اتاق عمل‌های کشورهای غربی، توپ‌های فوتبال، قهوه و نیشکر، چیدن گل برای تهیه‌ی عطر در کشورهای هند، پاکستان، فیلیپین، کامبوج، چین و... گرفته تا هر چه که مارک ساخته شده در تایوان را بر خود دارد، نشان دهنده‌ی این واقعیت بی‌تردید هستند. در حالی که «یونیسف» ادعا دارد، فقط پنج درصد کودکان به کار در کارخانه‌های فراملیتی و صادراتی مشغولند.

واقعیت آن است که با جهانی شدن سرمایه، اساسا، کار در کارخانه‌ها برای مصرف خودی دیگر معنا ندارد. اصرار بر این مساله که کار کودکان جهان سوم، کار خانگی است و از سنت ناشی می‌شود - که از طرف نهادهای بین‌المللی و هم چنین دولت‌های این کشورها صورت می‌گیرد - به دلیل وجود همان تئوری شوم «نسبیت فرهنگی» است، که همان طور که قبلا نیز اشاره کردم، از طرف «سازمان جهانی کار» و «یونیسف» هم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اسطوره‌ی چهارم:

«یونیسف»، اسطوره‌ی چهارم را «بایکوت اجناس» می‌نامد و می‌گوید: «این فقط شامل بخش صادراتی می‌شود، که فقط پنج درصد کار کودک را در بر می‌گیرد و شامل نود و پنج درصد دیگر نمی‌شود. و از طرف دیگر، «بایکوت اجناس» ساخته شده توسط کار کودک، اساسا وقتی مطرح می‌شود که خود «کار کودک» بدوا به رسمیت شناخته شود.» این جا باید بگویم، که اولاً: بایکوت سمبلیک و پرنسپال اجناس و کالاهای معینی، یک نوع ارزش فرهنگی را در خود مستتر دارد. ثانیاً: آن درصد مورد اشاره، بسیار بیش تر از پنج درصد است. و کتمان میزان واقعی آن، خود نشانه‌ی پاشنه‌ی آشیل برخورد «یونیسف» و نهادهای مشابه به کار کودک است. ثالثاً: یکی از وجوه به رسمیت شناختن کار کودک، و تلاش برای لغو آن، می‌تواند بایکوت اجناس ساخته شده توسط او باشد.

اسطوره‌ی پنجم:

این اسطوره، که من آن را اضافه می‌کنم، مبتنی بر کم اهمیت جلوه دادن کار کودکان کشورهای به اصطلاح «جهان سوم» یا غیر پیش رفته در تراست‌ها و شرکت‌های چند ملیتی توسط نهادهایی مانند «یونیسف» است. شاید برای بعضی از دوستان، اسم بردن از امپریالیسم، نامربوط به نظر آید و یا حداقل نامانوس. اما به طور واقعی در جهان سرمایه داری امروز - و در حالی که حتا بعضی از جریان‌های مارکسیستی یا جریاناتی که خودشان را سوسیالیست می‌دانند، بحث‌هایی از این قبیل که در جهان معاصر با پیدایش مثلا کارت‌های کردیت و جایگزین شدن کار انسان با ماشین، کار یدی با کار فکری عوض گردیده است، نقش پول کم رنگ تر شده

است، و تعاریف جدیدی لازم است؛ جهانی بودن رابطه‌ی سرمایه داری را فراموش می‌کنند و از خاطر می‌برند، که اگر در جایی از این کره‌ی خاکی، کردیت کارت جای پول را گرفته است، اما در جای دیگر همین کره‌ی خاکی به خاطر سکه‌ای پول، انسانی از گرسنگی می‌میرد و یا به قتل می‌رسد - استفاده از واژه‌ی امپریالیسم لازم است. از این می‌گذرم، که سرمایه و بهره کشی از انسان یک رابطه‌ی اجتماعی است. و در درجه‌ی اول، مهم نفس استثمار است. می‌خواهد یدی باشد یا فکری.

آن چه را که در این جا می‌خواهم به آن اشاره کنم، این مساله است که سرمایه داری جهانی در عصر گلوبالیزاسیون، یا به تعبیری بربریت مدرن، سعی و تلاش دارد تمامی این کشورها را به حیاط خلوت خود تبدیل نموده و با رویای امپراطوری سرمایه - در ذهن امثال بوش - کشورگشایی کند. هر چند که، به طور واقع، این کشورگشایی و استثمار مضاعف سال‌هاست وجود داشته است و حرف یا واقعیت جدیدی نیست. آن چه که آن را متمایز می‌کند، به ویژه بعد از به اصطلاح «نظم نوین» جهانی، بازگشت به عقب و تحمیل یک سیر قهقراپی به طبقه‌ی کارگر و باز پس گرفتن دست آوردهای سیاسی و اجتماعی و حقوقی این طبقه در سطح جهانی است، که مستقیماً بر روی استانداردهای زندگی کل جامعه‌ی بشری تاثیر گذاشته است.

نگاه کنید به شیوع مجدد بیماری سل، تجارت کودکان و برده فروشی، پایین رفتن سطح دستمزدها و کم شدن مزایای اجتماعی، حتا در کشورهای دارای سیستم رفاه. به طور واقع با انتقال کارخانه‌ها و استفاده از نیروی کار ارزان یا مجانی، در قیاس با دست مزد کارگران متشکل در اتحادیه‌های کارگری در کشورهای غربی و استانداردهای زندگی در این گونه کشورها، بدیل شدن کار کودکان با اشتغال بزرگ سالان دیگر به یک واقعیت غیر قابل انکار بدل شده است. و با این همه، «یونیسف» می‌گوید: فقط پنج درصد کار کودکان در این کشورها به کارخانه‌های صادراتی مربوط است. و به این ترتیب، استثمار کودکان در این عرصه‌ها را اسطوره می‌خواند! اما همین بس که کارخانه‌ی توپ فوتبال و تنیس «ساگا» در پاکستان به تنهایی هشتاد و پنج درصد توپ تنیس و فوتبال جهان را تولید می‌کند و تا همین چند سال پیش، بیش از هفتاد درصد نیروی کار این کارخانه را کودکان چهار تا شانزده ساله

زندگی طبیعی محروم می‌گردند. هم‌اکنون حدود دویست و پنجاه میلیون کودک کارگر در جهان وجود دارند، که به انواع کارهای سخت و پر مخاطره مشغولند؛ یعنی یک کودک از هر شش کودک در جهان.

سفت ترین نوع کار کودک

این قسم کار بر دو نوع است:
- کودکان در کارخانه های خطرناک کار می‌کنند، برای مثال در کارخانه هایی که مواد خطرناک شیمیایی تولید می‌کنند. ۱۷۱ میلیون کودک در این گونه کارخانه ها در سطح جهان مشغول به کارند.

- کار در سایر عرصه های خطرناک. این نوع کار که بلادرنگ باید لغو شود، شامل کارهایی مانند سربازگیری اجباری، تجارت جنسی کودکان، استفاده از کودکان در صنعت سگس و کار بردگی می‌باشد. در مجموع، ۱۷۹ میلیون کودک به کارهای سخت و پر مخاطره در سطح جهان مشغولند؛ یعنی یک کودک از هر هشت کودک در جهان.

هفت اسطورهی دیگر

اسطورهی اول:

«کودکان باید کار کنند، چون فقر وجود دارد.»

این مساله که کودکان بخشا مجبورند به خاطر فقر خانواده های خود کار کنند، مسالهی چنان مهمی در نفس وجود مقولهی کار کودک نیست، بلکه گرد و خاک پاشیدن بر یک فاکت واقعی است، که کم‌تر اسمی از آن برده می‌شود. و این فاکت چیزی نیست، جز همان شخصی نبودن مقولهی کار کودک و وجود یک رابطهی اجتماعی و اقتصادی ناظر بر آن. معمولا پدیدهی فقر به عنوان یک توجیه برای کار کودک به کار می‌رود. آن هم در حالی، که هم زمان میلیون‌ها کودک در عرصه های کار پر مخاطره برای «آنها»، سرمایه داران و صاحب کاران، به کار گرفته می‌شوند. این، در واقع، مانند همان افسانه‌ای است که می‌گوید: کار کودک، تا ریشه کن کردن فقر نمی‌تواند از بین برود.

اما وقتی که فقر به عنوان عامل کار کودک برجسته می‌شود، روی فاکتورهای دیگر را در این رابطه می‌پوشاند. یک فاکتور واقعی که کم‌تر از آن اسمی برده می‌شود، آن است که فقر در اثر به کار کشیدن کودکان به وجود می‌آید. وقتی که کودکان شروع به کار



به راستی که مدافعان این نظام نکبتی باید کلاه‌های شان را بالاتر بگذارند. بنابراین، اسطورهی پنجم را من این طور بیان می‌کنم: این که کار کودکان در کارخانه های صادراتی درصد ناچیزی را شامل می‌شود، واقعیت ندارد!

حالا به شش اسطورهی مطرح شده از جانب «جنش لغو کار کودک» و «دفاع از حق کودکی» (رژه جهانی علیه کار کودک» یا «گلوبال مارش») می‌رسیم. ما در «جنش لغو کار کودک»، تبیین‌ها و اسطوره‌های مان از مقولهی کار کودک را - تحت عنوان «از استثمار تا تحصیل» - این گونه تعریف کرده‌ایم:

کار کودک چیست؟

کار کودک به کلیه کارهایی گفته می‌شود، که از نظر روحی، جسمی، اجتماعی، و اخلاقی برای کودکان خطرناک بوده و بی‌رحمانه‌اند. نه همه‌ی کارها، چون بعضی کارها آسان‌اند و کودکان - در زمان‌های کوتاه و تعیین شده‌ای - برای کسب مهارت به آن‌ها می‌پردازند. به هر تقدیر، اگر کاری مانع تحصیل شود و جلوی رشد و توانایی‌های کودک را بگیرد، کار کودک نامیده می‌شود. وقتی کار کودک فقط به کار کودکانی که به کار می‌پردازند، اطلاق می‌شود، باید یادآور شد که کار کودک یک مسالهی شخصی نیست، بلکه یک سیستم اجتماعی است که تولید و بازتولید می‌شود. و به وضعیت اجتماعی، اقتصادی و سیستم بهره‌کشی جامعه مربوط است. کودکانی که در این سیکل شوربختی گرفتار می‌شوند، از حق طبیعی و پایه‌ای شان برای تحصیل و یک

تشکیل می‌دادند. به یمن جود جنش لغو کار کودک و «جبهه‌ی رهایی بخش کودکان از کار بردگی» در پاکستان، کار کودکان در این کارخانه با کار والدین جایگزین شد و با استقرار مهد کودک و شیرخوارگاه در محل کار، مادران هم توانستند به کار بازگردند. البته اکنون این کار به کشورهای هم‌جوار پاکستان منتقل شده است. تور دوزی لباس زیرهای مارک «تریومف» در فیلیپین، «نایکی» و «ری بوک» در چین، قهوه در برزیل، نی شکر و قهوه در مکزیک، تنباکو در آفریقا، ساختن ابزارهای مدرن و ظریف جراحی برای اتاق عمل در کشورهای غربی در دخمه های غیر قابل سکونت و بدون داشتن وسایل ایمنی در بنگلادش و کشورهای مشابه و... فقط نمونه هایی از کار کودکان کارگر در این گونه کشورها برای صادرات است.

به گفتهی «سازمان جهانی کار»، ارزان ترین قیچی‌هایی که توسط کودکان چهار تا چهارده ساله در این دخمه ها تولید می‌شود، در کشورهای غربی پنجاه دلار قیمت دارد. حال آن که حقوق بعضا یک ساله‌ی این کودکان حتی به مرز پنجاه دلار هم نمی‌رسد. این فقط نمونه‌ای از عدم صحت مدعای نهادهای نام برده است. با اضافه کردن تولید مواد اولیه برای کارخانه های معتبر عطر سازی، مبل سازی و... می‌توان تصویر واقعی تری به دست آورد. تازه از صنعت سگس و بازار پورنوگرافی و تجارت کودکان و سود هنگفتی که نصیب صاحبان سرمایه از این طریق می‌گردد، در این بحث می‌گذرم. فقط همین نکته بس، که تجارت دختر بچه های نه ساله ایرانی در دوی و هم سرنوشتان آنان در سایر کشورها در صنعت سگس و پورنوگرافی کودکان، سود هنگفتی را نصیب صاحبان این صنعت و کارخانه های فیلم سازی می‌کند.

می‌کنند، بی سواد می‌مانند، آموزش نمی‌بینند، از مهارت‌های لازم برخوردار نمی‌شوند، و سطح زندگی آنان هیچ‌گاه از آن چیزی که هست، فراتر نمی‌رود. برعکس، فقیرتر می‌شوند و سلامتی‌شان هم به خطر می‌افتد. کار کودک اساساً دست مزد بسیار ناچیزی دارد و در دراز مدت به پائین بردن معیشت خانواده و تنگ دستی بیش‌تر آن می‌انجامد. کارگران بزرگ‌تر که قربانی بیکارسازی‌ها می‌شوند، در صورتی که کودکان‌شان به کار گرفته نشوند، از شانس بیش‌تری برای حفظ کارشان برخوردار خواهند شد. مساله بدین شکل است: کار کودک، بیکارسازی کارگران بزرگ‌تر، و پائین رفتن سطح معیشت خانواده‌ها، فقر را تولید و بازتولید می‌کند و این دایره‌ی استثمار و فقر هم‌چنان به چرخش خود ادامه می‌دهد.

اسطوره‌ی دوم:

«ما به دست‌های کودکان برای شکل دادن به ساختار اقتصادی خانواده‌ها نیاز داریم.» از لحظه‌ای که بحث لغو کار کودک مطرح شد، عده‌ای شروع به تکرار این مطلب کردند که با لغو کار کودک، چه به سر خانواده‌های فقیری می‌آید که تنها نان آورشان را از دست می‌دهند؟! بله، ممکن است بعضی خانواده‌ها برای مدت کوتاهی حتا دچار وضعیت بدتری هم بشوند؛ اما در دراز مدت، لغو کار کودک به نفع تمامی خانواده‌هاست. جدا از این، توقف و لغو کار کودک در آن جاهایی که عملی شده است، آن‌چنان هم وضعیت خانواده‌ها را دست‌خوش تغییر نکرده است؛ چون این کار، اساساً، درآمد چندانی ندارد.

اغلب کودکان کارگر از خانواده‌هایی می‌آیند، که یا والدین آن‌ها بیکارند و یا به کارهای کم درآمد و نیمه وقت مشغول هستند. کودکان به کار گرفته می‌شوند، چون نیروی کار ارزان‌تری‌اند. بنابراین، این خانواده‌ها نیستند که به کار کودکان نیاز دارند، بلکه استثمارگران هستند که با بیکار ساختن والدین از نیروی کار ارزان کودکان آن‌ها سود می‌جویند.

اسطوره‌ی سوم:

«کودکان برای انجام بعضی از کارها مناسب‌تر هستند.» این اسطوره سال‌هاست، که به عنوان عذری در به کارگیری و استثمار کودکان بیان شده است: «انگشتان ظریف کودکان به آن‌ها

بلوغ کامل به کار پرداخته و مدرسه را تمام کرده‌اند، موفق‌تر و پر درآمدتر نیستند، بلکه به مراتب بیش‌تر از آنان در معرض فقر و بیکاری قرار دارند.

اسطوره‌ی ششم:

«کار کودکان باید به رسمیت شناخته شود.» این بحث از طرف پاره‌ای افراد و ظاهراً به منظور بیمه کردن کودکان کار و تضمین حقوق آنان مطرح شده است و از همان آغاز نیز مخالفت بین‌المللی را برانگیخته است.

حقوق کودکان دادنی نیست، بلکه با خود آنان به طور طبیعی به دنیا می‌آید. و جامعه‌ی بشری قانوناً موظف است از کودکان حمایت و آن‌ها را بیمه کند، آن‌هم بدون در نظر گرفتن پیشینه و وضعیت اجتماعی، بیولوژیکی و اقتصادی آن‌ها.

حق کودکان برای کار - به معنی برخوردار از حق بیمه - نکته‌ی دیگری به حقوق کودک اضافه نمی‌کند، بلکه یک حق طبیعی و بسیار مهم را از آنان می‌گیرد: حق تحصیل و آموزش را. و متقابلاً به استثمار کودکان جنبه‌ی قانونی می‌دهد، سن کودکی را پائین می‌برد، و نهایتاً مانع رشد کودکان می‌شود. در حالی که تحصیل رایگان با کیفیت بالا و حق بازی و آموزش، بهترین بیمه‌ی کودکان برای جلوگیری از استثمار و کشیده شدن آن‌ها به کار پر مخاطره است. جدا از این، اشتغال به کارهای بی‌مخاطره و سبک برای جوانان، که به آن‌ها مهارت لازم را می‌دهد و جنبه‌ی عملی درس‌های تئوریک را در بر دارد، از حقوق پایه‌ای آنان بوده و هست.

«تحصیل برای همه‌ی کودکان، همین الان!» کلیدی برای پایان دادن به کار کودک است. صد و چهار میلیون کودک در سن تحصیل، خارج از دایره‌ی تحصیل قرار دارند. تحصیل رایگان، اجباری و با کیفیت بالا، تنها کلید حل مشکل به کارگیری کودکان است. تمامی کودکان جدا از جنسیت، ملیت، نژاد، مذهب، شهروند بودن یا نبودن در محل سکونت خود، باید از تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌ی رایگان، اجباری و با کیفیت بالا برخوردار شوند.

اسطوره‌ی هفتم:

این اسطوره را من می‌گوییم: «برای رهایی کودکان از کار، نظام‌های اجتماعی باید دگرگون شوند.» به نظر من، این مساله که در ذات نظام سرمایه

امکان می‌دهد، که گره‌های ظریف‌تری در قالی‌بزند؛ ابزارهای ظریف را بهتر در دست بگیرند؛ و ...» اما علم پزشکی ثابت نموده است، که دید جانی انسان تا شانزده سالگی کامل نمی‌شود. و بنابراین، کودکان نیروی کار ماهرتری برای این‌گونه کارها نیستند. یک تحقیق در هندوستان نیز به طریق علمی نشان داده است، که کودکان فرش‌های بهتری از بزرگ‌ترها نمی‌بافند، به ویژه در رابطه با طرح‌های پیچیده‌تر.

اسطوره‌ی چهارم:

«کار کودک برای رشد کشورهای غیر پیش‌رفته ضروری است.» تاریخ نشان داده است در دنیایی که علم و تکنولوژی تا این حد رو به پیش است، به کارگیری کار کودکان و سودجویی از آنان در کشورهای غیر پیش‌رفته، به فقر مردم این کشورها هم‌چنان می‌افزاید؛ چرا که با به کار گرفته شدن کودکان، و بازماندن آنان از تحصیل و آموزش، بخش قابل توجهی از مردم جامعه بی‌سواد می‌شوند و از رشد علمی و آموزش تکنولوژی عقب می‌مانند. اما تحصیل کودکان، و لغو کار آن‌ها، به رشد علمی و آموزش تکنولوژی در جامعه می‌افزاید و بیرون آمدن این‌گونه کشورها از دایره‌ی فقر را تضمین می‌کند. تحصیل، قلب تکامل است و تا زمانی که کودکان کار می‌کنند و از حق طبیعی‌شان برای تحصیل محروم می‌مانند، عقب افتادگی جامعه ادامه و وسعت می‌یابد.

اسطوره‌ی پنجم:

«کار کودکان برای کسب دانش و کارآیی بیش‌تر آن‌ها مفید است.» میلیون‌ها کودک کارگر، توان جسمی و روحی‌شان را در طول روزهای کار از دست می‌دهند و رشد طبیعی‌شان متوقف می‌شود. مدرسه و تحصیل به کودکان فقط مهارت شغلی برای آینده را نمی‌آموزد، و نباید هم بیاموزد، که از طریق کار کردن کودکان - در واقع، ترک تحصیل آنان - این امر جبران شود. مدرسه و تحصیل می‌تواند و می‌باید علم و دانش را، حقوق انسانی را، به کودکان بیاموزد و پتانسیل و آمادگی لازم برای زندگی اجتماعی را در آنان به وجود آورد.

یک تحقیق علمی نشان داده است، کسانی که به عوض درس خواندن از سنین کودکی به کار پرداخته‌اند، نه تنها از آنانی که در سنین

داری جز شوربختی انسان چیزی نهفته نیست و اساسا تا آن جا که به این نظام برمی گردد، هیچ حق انسانی بی نه تنها طبیعی نیست، بلکه برای به دست آوردن آن باید از هفت خوان های بی شماری گذشت، یک واقعیت غیر قابل انکار است؛ اما نکته همین جاست. ما می توانیم و می باید با شرکت در جنبش های جاری و ارتقای کمی و کیفی آن ها، حق مان را به آن ها تحمیل کنیم و جاده را برای دگرگونی بنیادین، تا بی نهایت آرمان گرایی، صاف و آسفالته کنیم. ما می توانیم و می باید به آن ها بگوییم، که در مقابل نظام ستم و استثمارتان ایستاده ایم، که نمی گذاریم خون فرزندان مان را به شیشه کنید و این جهان را واژگونه ناشدنی بنمایانید. خرج دو روز ارتش شما، برای باسواد کردن کودکان ما کافی است. این را ما می خواهیم شدنی بنماییم. ما می توانیم و می باید به آن ها بگوییم، و وادارشان کنیم، که بیش از این بر گرده های نحیف کودکان مان فشار نیارید. جهان ما به یمن کارهایی که از دست طبقه ی ما بر آمده و می آید، آن قدر ثروت دارد که به کار کودکان ما نیاز نداشته باشد.

آن ها می خواهند نه تنها از نظر اقتصادی، بلکه به لحاظ فرهنگی نیز به ما حقه کنند، که همین است و بس! اما من می گویم: گل همین جاست، همین جا برقص. رقص کودکانه و شاد ما می باید به آن ها بگوید: نه! بس نیست و همین نیز نباید باشد! ما این را نمی خواهیم، حق مان را می خواهیم و حق ما زمینه ساز رهایی ماست؛ چرا که حق مان با خودمان به دنیا می آید و علم به این، یک دست آورد جنبش انسانی ماست؛ دست آوردی که بشریت شریف، جدا از هر خواست گاه تحمیل شده بر آن، به صراحت از آن دفاع می کند. بنابراین، همان طور که تاریخ نشان داده است، ما می توانیم حرف مان را، حداقل های مان را، به کرسی بنشانیم. موظفیم این کار را بکنیم؛ چرا که این، یکی از سکوه های پرش ما برای دگرگونی نهایی این نظام نکبتی است؛ چرا که برحق ترین و عاطفی ترین آن هاست. جنبش جوان ما با قدم های کوچک، ولی مطمئن خویش این را نشان داده است. به آن ببینید.

در بخش دوم این بحث، من به مساله ی

کودکان در ایران و چرایی ویژگی آن می پردازم و امیدوارم که با بحث و دیالوگ جمعی به تدقیق و تعمیق آن کمک شود، تا نهایتا بتوانیم قدم های جدی و عملی بی برای بهبود این وضعیت برداریم. اما اجازه می خواهم، قبل از آن اشاره ای مختصر به تاریخچه ی حقوق کودکان داشته باشم.

مقوق کودک قبل از «کنوانسیون مقوق کودکان»

در سال ۱۹۲۴، «اتحادیه ی ملل» بیانیه ای صادر کرد، که بر مبنای آن پنج بند اساسی در زمینه ی امنیت کودکان و رفاه آنان تصویب شد (بیانیه ی ژنو). در سال ۱۹۵۹ نیز اجلاس مرکزی «سازمان ملل متحد»، بیانیه ای در مورد حقوق کودک منتشر ساخت، که شامل ده بند اساسی بود.

هیچ یک از این بیانیه ها، تضمین اجرایی نداشتند؛ چرا که عدم رعایت آنان، پیگرد حقوقی به دنبال نداشت و از هیچ گونه مکانیزم کنترلی نیز برخوردار نبودند. البته باید تاکید کرد، که «کنوانسیون حقوق بشر» حقوق نام برده را در مورد تمامی ابنای بشر، از جمله کودکان، در نظر دارد. و مجموعه ی نهادها و گروه هایی که در سطح جهان به نظارت بر چگونگی اجرای حقوق بشر گمارده شده اند، هم چنین وظیفه دارند بر اجرای حقوق بشر در زمینه ی کودکان نیز نظارت کنند. برخی از این حقوق که در کنوانسیون های مختلف به تصویب رسیده اند، به طور ویژه مربوط به کودکان می شوند.

بند بیست و چهارم «کنوانسیون حقوق بشر» در مورد حقوق سیاسی و شهروندی، به کودکان حق داشتن نام، ملیت و امنیت را که هر خردسالی بدان نیاز دارد، می دهد. این کنوانسیون هم چنین شامل منع مجازات اعدام

برای کودکان کم سن می باشد. در کنوانسیون مربوط به حقوق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی هم مصوبه های ویژه ای مبنی بر عدم سوء استفاده از کودکان (بند ۱۰-۳) و ارتقای روحی و رشد جسمی آنان (بند ۲-۱۲) و نیز حق تحصیل (بند ۱۳) وجود دارد.

به لحاظ تاریخی، برای اولین بار این دولت لهستان بود که در سال ۱۹۷۸، قدم عملی بی در زمینه ی تدوین کنوانسیون حقوق کودک برداشت. بسیاری از کشورها، به ویژه کشورهای غربی، با تزلزل پشت این پیشنهاد دولت لهستان قرار گرفتند. استدلال این کشورها، آن بود که کودکان هم اکنون شامل کنوانسیون حقوق پایه ای بشر می باشند. از این رو، قطع نامه ی لهستانی - مانند بیانیه ی سال ۱۹۵۹ - مورد انتقاد قرار گرفت و ناکافی ارزیابی شد.

از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹، گروه کاری «زیر مجموعه ی کنوانسیون حقوق بشر» شکل گرفت، که قرار شد سالانه بین یک تا دو هفته برای ایجاد کنوانسیونی به این منظور فعالیت کند. طرح و مفاد «کنوانسیون حقوق کودک» در سال ۱۹۷۹ توسط این گروه برای تصویب در اختیار اجلاس سالانه ی «سازمان ملل متحد» قرار گرفت. و سرانجام در بیستم نوامبر ۱۹۸۹، چنین کنوانسیونی از طرف اجلاس رسمی «سازمان ملل متحد» به رسمیت شناخته شد. «کنوانسیون حقوق کودک» بدون رای گیری تصویب شد. بدین معنی، که هیچ دولتی خود را در مقابل آن قرار نداد.

از اقدامات جدی دیگر در زمینه ی حقوق کودک، کنگره ی جهانی بررسی مساله ی استثمار جنسی کودکان، در آگوست ۱۹۹۶ در سوئد؛ کنفرانس بین المللی در مورد کار کودکان در اکتبر ۱۹۹۷ در اسلو؛ و طرح «کنوانسیون جدید ممنوعیت کار کودکان»،



که به یمن فعالیت‌های «گلوبال مارش» (رژه جهانی) در سال ۱۹۹۸ در نشست رسمی «سازمان جهانی کار» در ژنو مورد بررسی قرار گرفت، را می‌توان نام برد.

«یونیسف» در گزارش سال ۱۹۹۷ خود در بررسی بی‌حقوقی کودکان چنین می‌نویسد: «رنج دیده‌ترین کودکان جهان، حق تقدم برای استفاده از وسیع‌ترین امکانات را بایستی داشته باشند. و برای این که بتوان بر زندگی آن‌ها تاثیر گذاشت، بایستی با ریشه‌ی فقر و عدم رشد و تغذیه آن‌ها جنگید. در دنیایی که تکنولوژی تا بالاترین حد تکامل، پیش رفت کرده و سرمایه‌ی جهانی سه برابر شده است، هیچ عذری برای رنج کشیدن کودکان و عدم استفاده‌ی آن‌ها از امکانات و حقوق شان پذیرفته نیست. نیات خیر بایستی در تمایل سیاسی ادغام شوند. یک چهارم مخارج نظامی کشورهای غیر پیش‌رفته می‌تواند به مهم‌ترین مسایل و خواسته‌های طرح شده در اجلاس وسیع کنوانسیون حقوق کودک پاسخ بدهد. هم چنین یک تغییر دیگر و مساوی با این در زمینه‌ی تخصیص بودجه و کمک‌رسانی به پایه‌ای‌ترین مشکلات اقتصادی و اجتماعی، به همان اندازه می‌تواند پاسخ‌گو باشد. این شکل بررسی در مورد مساله‌ی مورد نظر، به معنی درخواست از کشورهای ثروت مند برای کمک به کشورهای فقیر و یا ترغیب به کار خیریه نیست، بلکه بر حقوق و وظایف تکیه دارد. برای این که حقوق کودکان به دست آید، به پشتیبانی قوی اجتماعی نیاز است. اما علی‌رغم این که نیم قرن از تشکیل «یونیسف» گذشته است، متأسفانه احتیاج به حفاظت از کودکان هیچ کم نشده است.»

اشاره‌ی بیش‌تر از این به لیستی از برنامه‌ها و کنوانسیون‌های موجود، شاید خوش‌باوری و امید به این که گویا کودکان ما از وضعیت نسبتاً مناسبی برخوردارند را دامن بزند. اما متأسفانه آمار و ارقامی که در زیر به آن‌ها اشاره می‌شود و از طرف نهادهای رسمی‌یی مانند «یونیسف»، «نجات کودک»، «سازمان جهانی کار» و... - و در مورد ایران، روزنامه‌های مختلف و نیز ارگان‌های دولتی - ارائه شده‌اند، گواه و شاهد شرایط غیر انسانی زندگی کودکان ما هستند. در مراجعه به این آمار و ارقام رسمی، این

نکته را هم باید در نظر داشت که آمار و ارقام آورده شده هنوز از واقعیت فاصله دارند. چه از این نظر که جامعه‌ی سرمایه‌داری نهایت تلاش خود را می‌کند، که بر فقر و گرسنگی، تبعیض و نابرابری، ناشی خود سرپوش بگذارد؛ و چه به این لحاظ، که بخشی از این فجایع انسانی به خاطر خصلت پنهانی شان، مانند سوء استفاده جنسی از کودکان و یا کار خانگی، اساساً قابل آمارگیری نیستند.

کودکان از نگاه آمار

کودکان و کار

- حدود دویست و پنجاه میلیون کودک زیر چهارده سال در سطح جهان، با احتساب کشورهای نظیر چین و سایر کشورهای پیش‌رفته صنعتی، به نوعی در عرصه‌های اقتصادی مشغول به کار هستند؛

- با افزودن کودکانی که برای خانواده‌های شان آب می‌آورند و هیزم جمع می‌کنند، این رقم به چهارصد میلیون نفر نیز افزایش می‌یابد. با احتساب دختران بی‌شماری که به کارهای خانگی مشغول هستند، رقم واقعی دیگر به سختی قابل محاسبه است؛

- اکثریت کودکان کارگر در کشورهای در حال توسعه به کار مشغول می‌باشند. در این کشورها، نسبت کودکان کارگر یک به چهار است. نصف کل کودکان کارگر در آسیا، و حدود یک سوم آن‌ها در آفریقا به سر می‌برند؛

- هفتاد و پنج درصد از کودکان کارگر ده تا چهارده ساله، حداقل شش روز در هفته کار می‌کنند. ساعات کار روزانه‌ی نیمی از این کودکان، به نه ساعت و حتا بیش‌تر از آن می‌رسد؛

- دختران بیش از پسران کار می‌کنند. اما چون کار آنان غالباً کار خانگی است و ارزش‌گذاری نمی‌شود، در گزارشات رسمی نیز مورد اشاره قرار نمی‌گیرد؛

- پنجاه و شش درصد کارگران کودک در کشورهای در حال توسعه، پسران هستند؛

- بنا به گزارش سازمان‌های بین‌المللی، هر سال دست کم یک میلیون دختر بچه به تجارت و استثمار جنسی سوق داده می‌شوند و یا به زور و اجبار، وادار به تن‌فروشی می‌گردند؛

- کار کودکان در کشورهای صنعتی نیز به امری رایج تبدیل شده است. فقط در بریتانیا، پانزده تا بیست و شش درصد کودکان یازده

ساله به نوعی کار اشتغال دارند؛

کودکان و تحصیل

- صد و چهل میلیون کودک شش تا یازده ساله در کشورهای در حال توسعه از امکان تحصیل و آموزش برخوردار نیستند. تعداد کودکانی که مجبور به ترک تحصیل می‌شوند نیز به همین میزان می‌رسد؛

- سی درصد از کودکانی که تحصیل را شروع کرده‌اند، ترک تحصیل می‌کنند. در بعضی از این کشورها این رقم نزدیک به شصت درصد است؛

- در مجموع، بیست درصد کودکانی که در سن تحصیل بسر می‌برند، از آموزش محرومند. و این در حالی است، که تنها یک قلم از سود سرمایه‌داران مربوط به فروش قهوه، رقمی در حدود شش میلیارد دلار است، که با آن می‌توان بیست میلیون کودکی که در این عرصه استثمار می‌شوند را به مدارس ابتدایی فرستاد و هزینه‌های تحصیل آن‌ها را دست کم تا کلاس چهارم ابتدایی تامین نمود؛

- در کشورهای پیش‌رفته صنعتی از کل کودکانی که نام نویسی کرده‌اند، نود و هشت درصد به مدرسه می‌روند و دو درصد دیگر وارد مدرسه نمی‌شوند؛

- بنا به گزارش «مرکز اقتصادیات کئوپراتیو پاریس» (او.ا.ث.د) در چهل و نه کشور پیش‌رفته صنعتی، پانزده تا بیست درصد دانش‌آموزان در سنینی ترک تحصیل می‌کنند، که توانایی و ظرفیت لازم برای کسب شغل را ندارند. همین گزارش می‌افزاید: بیست و پنج درصد کودکان فرانسوی مشکل ریاضیات دارند و سواد آکادمیک شان پائین است؛

- در سال ۱۹۹۴ در بریتانیا، هزاران دانش‌آموز در سن شانزده سالگی و قبل از اخذ دیپلم، ترک تحصیل کرده‌اند؛

- برخوردهای فیزیکی و حتا تیراندازی در مدارس فراوان است. فقط در سال ۱۹۹۵ در آمریکا، چهار درصد دانش‌آموزان دوازده تا نوزده ساله مورد ضرب و شتم در حیاط مدرسه قرار گرفته و مصدوم شده‌اند. در سوئد هم در عرض یک سال، هزار و پانصد پسر و پانصد دختر در اثر جراحات، تحت مداوی پزشکی قرار گرفته‌اند؛

وضعیت عمومی

- هر سال بیش از دوازده و نیم میلیون کودک زیر پنج سال در کشورهای در حال توسعه

از بین می‌روند. نه میلیون از این کودکان در اثر بیماری‌هایی جان خود را از دست می‌دهند، که در کشورهای پیش رفته از یک قرن قبل می‌توان با داروهای ساده و ارزان آن‌ها را مداوا کرد؛

- عدم دسترسی به وسایل پیش رفته‌ی پزشکی در کشورهای فقیر جهان موجب می‌شود، که سالانه سی هزار زن در زمان وضع حمل و یا در دوران بارداری بمیرند. کودکانی که این زنان در شکم داشته‌اند یا می‌میرند و یا به خیل کودکان بی سرپرست و فقیر اضافه می‌شوند؛

- روزانه بیست و چهار هزار کودک در کشورهای در حال رشد می‌میرند. یک سوم این کودکان کم‌تر از پنج سال سن دارند؛

- در جنگ‌های گوشه و کنار جهان در این چند ساله‌ی اخیر، بیست میلیون کودک کشته، شش میلیون زخمی و دوازده میلیون بی‌خانمان گشته‌اند. هفت میلیون کودک هم به بیماری‌های روانی مبتلا شده‌اند؛

- به گزارش «یونیسف»، سالانه سیصد هزار کودک در جنگ‌های بزرگ ترها شرکت می‌کنند؛

مقوق کودکان در ایران و قوانین مربوط به کودکان

قوانین شرعی

در فقه اسلامی و هم چنین قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، که منتج از فقه و شریعه است، صفحات زیادی به کودک در مراحل جنینی اختصاص داده شده و راجع به «حمل» (یعنی جنین) قوانین و تبصره‌های زیادی نوشته شده است.

ماده‌ی ۹۷۵ قانون مدنی جمهوری اسلامی می‌گوید:

«حمل از حقوق مدنی متمتع می‌گردد، مشروط بر این که زنده متولد شود.»
طبق مقررات قانون مدنی، حمل (یعنی کودکی که هنوز متولد نشده) از تاریخ انعقاد نطفه عینا مانند کودکی به دنیا آمده است، مشروط بر این که زنده متولد شود. از نظر این قانون، اگر کودک پس از به دنیا آمدن فوراً بمیرد، اهمیتی ندارد.

ماده‌ی ۸۷۵ قانون مدنی در مورد حملی که موروث او فوت کرده، چنین مقرر می‌دارد: «شرط وراثت زنده بودن در حین فوت

مورث است و اگر حملی باشد، در صورتی ارث می‌برد که نطفه‌ی او حین الموت بوده و زنده هم متولد شود، اگر چه پس از تولد فوراً بمیرد.» (حقوق کودک، جلد اول، «نگاهی به مسائل حقوقی کودکان در ایران»، شیرین عبادی)

ماده‌های بی شماری از قانون مدنی ایران، به توضیح شرایط و موارد بی نظیری مانند حادثه‌ی انعقاد نطفه در حین فوت اختصاص داده شده است، تا در موجزترین لحن، رابطه‌ی مالکیت و جایگاه کودک در آن مشخص گردد. طبق این قوانین، نطفه‌ای که خارج از ازدواج بسته شود، حتی اگر بعد از آن پدر و مادر با هم ازدواج کنند، به آن دو

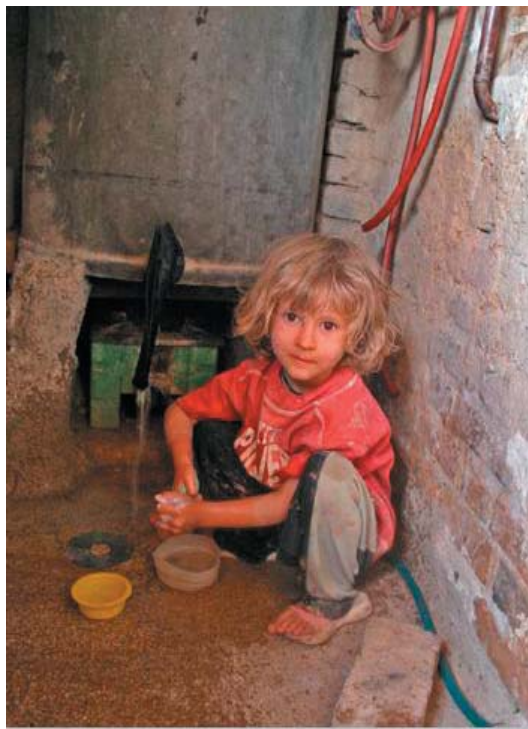


Photo: Mansoureh Motamedi www.tehroony.com

روا نیست؛ قانونی نیست؛ و حتی از همان امکانات و شرایط غیر انسانی مقررات اسلامی هم برخوردار نمی‌شود.

در مکتب اسلام، کودک نه به عنوان موجودی انسانی و مستقل، بلکه به مثابه نتیجه‌ی یک معامله و «ازدواج» قابل بحث، بررسی، و دارای حق و حقوق - البته در چهارچوب اسلامی آن - می‌شود. قوانین اسلامی رسماً برای کودکان خارج از ازدواج (ولد الزنا و حرام زاده) حقی قائل نیستند. ماده‌ی ۱۱۶۷ قانون مدنی می‌گوید:

«طفل متولد از زنا به زانی ملحق نمی‌شود.»

الحاق طفل به زانیه نیز فقط الحاقی طبیعی است و رابطه‌ی کودک با مادر هم در این موارد قانوناً به رسمیت شناخته نمی‌شود. «علمای» اسلام، علت این بی‌مهری به طفل را تنبیه پدر و مادر به دلیل داشتن رابطه‌ی نامشروع اعلام می‌کنند.

ماده‌ی فقهی ۶۲۲، در تعیین حد تادیب کودک، آزار کودک تا حد «کشته نشدن» وی را شامل می‌شود.

ماده فقهی ۶۲۳ از یک طرف برای سقط جنین، محدودیت‌های قانونی ایجاد می‌کند و حتی برای کسی که منجر به سقط جنین زن باردار از طریق ضرب و شتم وی شود، حکم قصاص را مجاز می‌شمارد؛ اما از طرف دیگر، در صورت قتل طفلی که به منظور تنبیه مورد ضرب و شتم قرار گرفته، ولی ناخواسته فوت می‌شود، فقط ده روز زندان و پرداخت دیه تعیین می‌کند.

در اسلام، سزای زنا محصنه، «رجم» (سنگ سار) است. زن محصنه (زن شوهردار) اما اگر با مردی نابالغ - یعنی کودک زیر پانزده سال - رابطه‌ی جنسی داشته باشد، سنگ سار نمی‌شود و فقط تعزیر می‌گردد (تبصره‌ی ماده‌ی ۸۳ قانون مجازات اسلامی). گزارشات دادگاه‌های اسلامی که در برخی از مجلات ایران منعکس می‌شود، مبین رنج کودکان از موارد بی‌شمار آزار جنسی توسط مادران و دیگر زن‌های نزدیک است. سوء استفاده‌ی جنسی از کودکان که اسلام با پیش بینی و اعلام موارد و تنبیهات آن، در واقع بر آن‌ها صحه می‌گذارد و راه برون رفت از مشکلات ناشی از آن را هم نشان می‌دهد، یک طرفه نیست و فقط محدود به زن آزاری (دختر آزاری) نمی‌شود، بلکه به طور کلی کودکان را اعم از دختر و پسر مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد. موارد تجاوز به پسر بچه‌ها، که آیات اعظام در باب آن و به زبان «لواط و قذف» صدها صفحه سیاه کرده‌اند، به طور شگفت‌آوری فراوان است.

به نظر من، در این قوانین و شریعات نوع وحشت ناک و حادی از سادیسیم سکسی وجود دارد، چه آن‌جا که با ختنه کردن و دوختن لبه‌های آلت تناسلی زنان، در واقع آنان را اخته می‌کنند؛ چه آن‌جا که دختر نه ساله را قانوناً مورد تجاوز جنسی قرار می‌دهند؛ و چه آن‌جا که پسر بچه‌ها را موضوع آزار جنسی می‌نمایند. مراسم و نمایشات عهد

عتیق و حجری متناسب با این قوانین، مانند «جشن تکلیف»، عمق این افتتاح و بیگانگی این نگرش به مثابه آیینی جهل و خرافه با بشریت مدرن در ابتدای قرن بیست و یکم و ضدیت آن با دست آوردهای تائکونومی در زمینه‌ی حقوق کودکان را به وضوح به نمایش می‌گذارد و افشا می‌کند.

«جشن تکلیف»، به راستی به مراسم قربانی کردن انسان در پیش گاه خدایان می‌ماند، کوییدن مهر زن شدن، تکلیف داشتن، و اجازه‌ی رسمی به تشکیل خانواده، بر پیشانی کودکان نه ساله است. تصور لرزه‌ای که بر دل‌های کوچک کودکانی که از این مساله‌ی واهمه دارند، حتا آنان که می‌دانند خانواده‌هایشان دست به چنین کاری نخواهند زد، لرزه بر تن هر انسان شریف و آزاده‌ای می‌اندازد.

قوانین مدنی

تبصره‌ی یکم ماده‌ی ۱۲۱۰ قانون مدنی، مصوب ۱۳۶۰ مجلس شورای اسلامی، سن بلوغ را برای دختر، نه سال کامل قمری و پسر، پانزده سال کامل اعلام داشته است. و این به معنی اجازه و تکلیف ازدواج است. اما در معنی فقهی، بلوغ به معنای رشید بودن و رشد کامل نیست. بنابراین، دختر بچه‌ی نه ساله طبق قوانین جاری اسلامی می‌تواند مورد تجاوز رسمی قرار بگیرد، ولی حق دخل و تصرف در املاک خویش و یا حاصل دست رنج خود را ندارد؛ زیرا که بالغ بودن به معنای رشید بودن نیست. در این باره، شریعات اسلام می‌گویند: بلوغ زمانی است، که قوای جسمی صغیر نمو نموده و آماده‌ی تولد و تناسل می‌گردد و به یکی از سه امر زیر شناخته می‌شود:

- ۱- روئیدن موهای خشن بر پشت آلت تناسلی؛
 - ۲- خروج منی؛
 - ۳- سن، و آن پانزده سال تمام قمری در پسر و نه سال قمری تمام در دختر است. حیض و حمل در زن بلوغ نیست، بلکه کاشف از آن است که قبلاً بالغ شده است؛
- این‌ها، گفته‌های فلان آخوندک حوزه‌ی علمیه‌ی قم نیست. این‌ها، قوانین مدون و جاری حاکمیت اسلامی نشسته در ایران است. قوانینی که در ابتدا، و به اجبار، شرط بلوغ را تغییرات فیزیکی می‌داند؛ اما به دختران که می‌رسد، از آن جا که هیچ طفل نه ساله‌ای شامل این خصوصیات نمی‌شود، علایم طبیعی و پذیرفته شده و علمی بلوغ در زن (عادت ماهانه و توان حاملگی) را دور زده و می‌گوید

این‌ها فقط نشان دهنده‌ی آن است که قبلاً بالغ شده است. این، یعنی تجاوز آشکار و قانونی به کودکان؛ یعنی رسمیت دادن به پدوفیلیسم؛ یعنی کودک آزاری سیستماتیک، آن هم به شنیع‌ترین و کثیف‌ترین شکل آن.

در سراسر رساله‌ی آقای خمینی، به مسایل متعددی در مورد سوء استفاده‌ی جنسی از کودکان برخورد می‌کنیم، که البته نه تحت عنوان سوء استفاده‌ی جنسی، بلکه تحت عنوان چگونگی کیفر دادن یا مکروه و مباح بودن مثلاً سکس دهنی با کودک شیر خواره و... نوشته شده است. مساله‌ی ۲۴۱۰ در توضیح المسایل ایشان، صفحه‌ی ۴۸۹، می‌گوید:

«اگر کسی دختر نابالغی را عقد کند و پیش از آن که نه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی و دخول کند، چنان که او را افضا (پارگی مجری تناسلی) نماید، بهتر است او را طلاق گوید.»

ماده‌ی ۱۱۷۹ قانون مدنی تصریح می‌کند، ابوبین حق تنبیه اطفال خود را دارند، اما به استناد این حق نمی‌توانند کودک خود را خارج از حد تادیب تنبیه کنند. و این حد تادیب، آزار کودک تا حد کشته نشدن اوست. پر واضح است، که نفس وجود چنین قوانینی به رشد خشونت و کودک آزاری در جامعه دامن می‌زند. مطلب زیر، که توسط عزیزه شاهمرادی در سمینار ادبیات کودک «داروگ» در سال ۲۰۰۳ بیان شده، گوشه‌ای از این مصائب را نشان می‌دهد.

«در سال ۱۳۷۲، طی یک مطالعه بر روی ۲۲۴۰ تن از دانش آموزان دبیرستان پنج منطقه‌ی آموزش و پرورش در تهران، نشان داده شده که سابقه‌ی خشونت در ششصد دانش آموز دختر و پسر وجود داشته و شایع‌ترین نوع آن خشونت جسمی بوده است. بر اساس این پژوهش، بین وضعیت اقتصادی خانواده و خشونت بر کودکان، رابطه‌ی معناداری وجود داشته است. (نوروزی) هم چنین در یک مطالعه‌ی توصیفی در سال ۱۳۷۵، میزان گستردگی و بدرفتاری جسمی با کودک در دو منطقه‌ی سه و بیست آموزش و پرورش نشان گر آن است، که شیوع خشونت جسمی بیش از سایر اشکال بوده و نیز مهم‌ترین عوامل بستر ساز در منطقه‌ی بیست، بیکاری پدر و مادر و در منطقه‌ی سه، تحصیلات پایین است. (رحیمی موقر) در سال ۷۷، نتایج

حاصل از بررسی سنجش نگرش والدین نسبت به تنبیه بدنی کودکان، بیان گر آن است که هفده درصد والدین، فرزندان خود را در مواقع نافرمانی تنبیه بدنی می‌کنند. (کاظمی پور) نظر سنجی دیگری که در سال ۷۷ بر روی ۷۱۵ نفر جمعیت هجده سال و بالاتر در تهران در زمینه‌ی کودک آزاری و راه‌های مقابله با آن انجام گرفته، نشان می‌دهد نیمی از پاسخ گویان اعتقاد به میزان بالای خشونت علیه کودکان داشته‌اند و از عواملی چون فقر فرهنگی، بی سوادی والدین و مشکلات خانوادگی به عنوان فاکتورهای مستعد کننده نام برده‌اند. (فخرایی) نتایج حاصل از ۳۲۱۴ تماس تلفنی با صدای مشاور بهزیستی نیز بیان گر آن است، که دو درصد کودکان مورد ضرب و جرح توسط والدین واقع شده، چهل و هشت درصد توسط والدین و معلمین تنبیه بدنی شده، و شصت و پنج درصد نیز توسط والدین و معلمین آزار عاطفی دیده‌اند. تماس گیرندگان، کودکان زیر هجده سال و والدین بوده‌اند. (قاسم زاده)

مطالعاتی نیز در سال‌های ۱۳۷۰ (ابراهیمی قوام) و ۱۳۷۴ (هوشدار و هم کاران) در خصوص کودک آزاری جنسی صورت گرفته، که نشان می‌دهد اضطراب شدید، اختلالات روان - تنی و نیز سطح پایین اعتماد به نفس در قربانیان آزار جنسی وجود دارد. هم چنین مطالعاتی در سال ۷۸ (محمدخانی) در زمینه‌ی وضعیت کودک آزاری بر روی ۱۴۴۳ دانش آموز پسر پایه‌ی دوم راهنمایی در پنج منطقه‌ی شمال، جنوب، شرق، غرب و مرکز شهر تهران، نشان می‌دهد که نرخ شیوع کودک آزاری در بین کودکانی که از خانواده‌های کم درآمد و فقیر بوده و مادران آن‌ها خانه دار و پدران شان بیکار بوده‌اند، بیش‌تر بوده است. بالا بودن جمعیت خانوار، تحصیلات و شغل پایین والدین، و افسردگی آن‌ها، از جمله عوامل مستعد کننده‌ی کودک آزاری در این جامعه بوده است.

هم چنین طی پژوهشی که در زمینه‌ی موارد کودک آزاری جسمانی بر روی مراجعین به سه درمانگاه و مراکز اورژانس اختصاصی اطفال در شهر تهران به سال ۱۳۷۹ انجام شده است، ۱۲/۲ درصد مراجعین به این مراکز دچار کودک آزاری

جسمانی شده‌اند. شدت آسیب وارده در ۱۲/۸ درصد موارد شدید و در ۸۷/۲ درصد متوسط بوده است. و نیز بیش تر کودکان آسیب دیده، توسط والدین خود آسیب دیده‌اند. پدران و مادران به ترتیب ۵۱/۲ درصد و ۳۴/۱ درصد، عامل کودک آزاری بوده‌اند که ۳۴/۱ درصد عاملین خود سابقه‌ی آزار جسمی در کودکی داشته و ۲۶/۴ درصد نیز سابقه‌ی انجام کودک آزاری در گذشته را داشته‌اند. عوامل مستعد کننده در این پژوهش، بیش فعالی، شب ادراری و ناخواسته بودن فرزند مطرح شده است.»

مقوق شهروندی و کنوانسیون‌ها

دولت ایران، «کنوانسیون حقوق کودک» را پذیرفته است. اما تحت نام حفظ نسبی فرهنگ و قوانین تطبیقی با آن، قوانین ذکر شده در بالا را به کار می‌گیرد. و ناشی از این وضعیت، از همان ابتدا با بند اول این کنوانسیون دچار اختلاف می‌شود. چرا که در تعریف کودک، بند یک «کنوانسیون حقوق کودک»، کودک را چنین تعریف می‌کند: «به کلیه‌ی افراد زیر هجده سال، کودک اطلاق می‌شود»، در حالی که جمهوری اسلامی تعریف دیگری از کودک و شرایط بلوغ او دارد. جمهوری اسلامی کلیه‌ی کنوانسیون‌های مربوط به حقوق کودکان، از جمله «کنوانسیون حقوق سیاسی شهروندی کودکان» مبنی بر منع مجازات اعدام برای کودکان زیر هجده سال را امضا کرده است. اما به گفته‌ی «سازمان عفو بین الملل»، در نامه‌ی اعتراضی شانزدهم ژانویه‌ی ۲۰۰۶ به دولت جمهوری اسلامی، از سال ۱۹۹۰ تا به حال، بیست و هشت مورد اعدام کودکان زیر هجده سال در این کشور وجود داشته است.

کودکان و قانون کار در ایران

طبق مواد ۷۹ تا ۸۴ قانون کار اسلامی، منطبق با «کنوانسیون حقوق کودک»، کار کودکان زیر پانزده سال ممنوع است و کارهای پر مخاطره و مشقت آور هم تا سن هجده سالگی ممنوع می‌باشد. اما تبصره‌ی ۱۸۸ ماده‌ی ۷۹ قانون کار، در عمل با قائل شدن استثنا، اجازه‌ی رسمی و قانونی بهره کشی از کودکان را صادر می‌کند. بنا بر این تبصره، افراد مشمول «استخدام کشوری» - کودکانی که برای دولت کار می‌کنند - و کودکانی که در کارگاه‌های خصوصی خانوادگی به کار مشغولند، در

دایره‌ی قانون مذکور قرار نمی‌گیرند. در عین حال، اگر ابوبین یک کودک با کارفرمای او قرارداد ببندند، چون «ولی» کودک به شمار می‌آیند، حق واگذاری و اجاره دادن فرزند خود به صاحبان کارگاه‌های خصوصی را دارند. با وجود این تبصره، ابعاد بهره کشی از کودکان در ایران، غیر قابل تصور می‌شود. معاون وزیر کار و امور اجتماعی، در دسامبر ۲۰۰۵، برای اشتغال به کار کودکان زیر هجده سال در بیست و سه رشته‌ی پر مخاطره، اعلام خطر نمود. (رجوع کنید به خبرنامه‌ی «جمعیت الغای کار کودکان»، www.darvag.com)

با مراجعه به آمار و اسناد متفاوت در داخل ایران و مقایسه‌ی آماری آن‌ها بنا به گزارشات «اطلاعات بین المللی»، «گزارش»، «ایران»، «انتخاب»، «شرق» و... و هم چنین اسناد فرهنگی یونسکو در ایران، در سال ۱۳۷۵، به سرپرستی دکتر عباسی، یک بودجه‌ی تحقیقی در زمینه‌ی تاثیرات خطبه‌های نماز جمعه بر سواد مردم اختصاص داده بود!، طبق برآوردی که من کرده‌ام، در حدود نه میلیون کودک زیر هجده سال در ایران به انواع کارهای پر مخاطره مشغول هستند، که از این تعداد جمعیتی در حدود دو میلیون نفر را کودکان کار خیابانی تشکیل می‌دهند.

نگاهی به وضعیت حقوقی کارگران کودک و نوجوان در ایران

کارفرما: هر چه کودک تر، بهتر!

جمله‌ی فوق، و همین طور آمار و ارقام زیر، عنوان و متن گزارشی به همین مضمون است، که عینا از «روزنامه‌ی زن» برایتان نقل می‌کنم: «بنا به آمار سرشماری سال ۱۳۷۵، یک میلیون و هشت صد هزار کودک ده تا هجده ساله در بخش‌های صنعت، خرده فروشی، تعمیرات، حمل و نقل و صیادی به کار اشتغال داشته‌اند. در همین سال، سه میلیون و صد و پنجاه هزار کودک که مدارس راهنمایی را تمام کرده‌اند، به دبیرستان راه نیافته‌اند و جذب بازارهای کار رسمی و غیر رسمی شده‌اند. نیمی از این ترک تحصیل کردگان را دختران تشکیل می‌دهند. در اتاق نیمه تاریک، پشت دارهای قالی، دختران مشغول کار هستند. در تولیدی‌ها، کودکان ده تا چهارده ساله پشت چرخ‌های خیاطی می‌دوزند. در

چهار راه استانبول، ساختمان پلاسکو، کودکان دست فروش با بسته‌ای در دست به دنبال مردم می‌دوند.

کودک کارگر شانزده ساله‌ای که یک سال کار می‌کند، اما استخدام نشده است می‌گوید: «روزی یازده ساعت کار می‌کنم.»

پسری پانزده ساله، روزی یازده ساعت و در هفته شصت و شش ساعت کار می‌کند. قانون منع کار کودکان بیش از بیست و چهار ساعت در هفته را می‌گویم. کارفرما می‌گوید: «به... پس در مغازه را تخته کنیم. بفرمائید، ما اصلا کارگر نخواستیم.»

یکی از بهانه‌های کارفرمایان برای استخدام کودکان زیر پانزده سال، سخت گیری قانون کار جهت اخراج کارگران بالای پانزده سال است...»

آن‌ها می‌خواهند نه تنها از نظر اقتصادی، بلکه به لحاظ فرهنگی نیز به ما حقه‌کنند، که همین است و بس! اما من می‌گویم: گل همین جاست، همین جا برقص. رقص کودکانه و شاد ما می‌باید به آن‌ها بگوید: نه! بس نیست و همین نیز نباید باشد! ما این را نمی‌خواهیم، حق مان را می‌خواهیم و حق ما زمینه ساز رهایی ماست؛ چرا که حق مان با خودمان به دنیا می‌آید و علم به این، یک دست آورد جنبش انسانی ماست؛ دست آوردی که بشریت شریف، جدا از هر خواست گاه تحمیل شده بر آن، به صراحت از آن دفاع می‌کند. بنابراین، همان طور که تاریخ نشان داده است، ما می‌توانیم حرف مان را، حداقل‌های مان را، به کرسی بنشانیم. موظفیم این کار را بکنیم؛ چرا که این، یکی از سکوهایی پرش ما برای دگرگونی نهایی این نظام نکبتی است؛ چرا که برحق ترین و عاطفی ترین آن‌هاست.

جنبش جوان ما با قدم های کوچک، ولی مطمئن خویش این را نشان داده است. به آن پیوندید.

آن چه خواندید، متن کتبی سخن رانی سوسن بهار در کنفرانس «تحولات و نقش جنبش کارگری در ایران» بود، که توسط «انجمن پژوهش گران ایران»، در تاریخ دهم و یازدهم ژوئن در استکهلم برگزار شده بود، و توسط سخن ران در اختیار «نگاه» گذاشته شد.
